

حضرت شعیب علیه السلام عاشق خداوند شده بود، مدام از شوق و حُبّ به ملاقات خدا گریه میکرد، تا جایی که بینایش رو از دست داد، خدا هم بینایش رو بهش برگردوند، ولی باز هم حضرت شعیب بنا کرد به گریه کردن و دوباره بینایش رو از دست داد، باز هم خداوند شفارش داد و همینطور بار سوم و بعدش هم برای بار چهارم شروع کرد گریه کردن... که خداوند وحی کرد و فرمود؛ ای شعیب تا کی این طور میکنی! اگر از خوف جهنم گریه میکنی تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق بهشت گریه میکنی، بهشت را برایت مباح کردم... شعیب عرض کرد تو بهتر میدانی که از خوف جهنم و شوق بهشت نیست علت اشک های من، بلکه حُبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته و صبر نمیتوانم نمود مگر آنکه "تورا ببینم"... خداوند فرمود؛ حالا که چنین است، کلیم و هم سخنم "موسی بن عمران" رو نزد تو میفرستم، و با رویت و همجواری با حضرت موسی علیه السلام قلب حضرت شعیب هم آرام گرفت...

خداوند همیشه با "جلواتش" به بندگانش نظر میکنه

حالا در روز پانزدهم مهمانی، که بنده ی خدا پانزده شب و روز خداهش رو خواسته و صدا زده، خداوند جلوه اش رو، یعنی "امام حسن جان" رو برایش فرستاده، تا هم رمضان بشه "رمضان الکریم" هم بنده حسابی "تکریم" بشه و کیف کنه و همه تلخی هاش بره به اذن الله...

فقط اگر دیدید قلبتون نمیتونه به "امام حسن جان" توجه کنه یا اگر خواستید بیشتر متوجه حضرت بشه و حضرت هم متوجه شما بشه، بایستی کاری از جنس "تکریم" و کرامت و کریم بودن انجام بدید که سنخیت با حضرت کریم اهل بیت پیدا کنید، اونگاه جلوه خواهد کرد...

مثلا اگر از کسی دلخورید و کوچیکش میکنید و خوار به حسابش میارید و کلا "تحویلش" نمیگیرید، بخصوص اگر "مومن" هست، کریم هم شما رو تحویل نمیگیره، اول برید اون رو "شاداب" کنید و کریمی کنید تا...
"هرچه گدا کاهل بود، آقا کریم است..."